



Law within the Realm of Literature and Ethics: A Reflection on Selected Works by Kafka (The Trial, Before the Law, and The Judgment)

Amir Moradi¹ 

1. Ph.D. in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, and Judge, dr.moradi9913@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Received:

2024/09/25

Received in revised form:

2024/10/11

Accepted:

2024/10/18

Keywords:

Kafka, Law, The Trial, Jurisprudence, Literature, Ethics of Criminal Justice.

Abstract

This paper explores the intersection of literature and law. Through a focused analysis of select works by Franz Kafka—specifically *The Trial* (and the embedded parable "Before the Law") and *The Judgment*—the author examines key issues within these texts by employing a problem-oriented approach and considering interpretative methodologies grounded in literary logic and issue analysis. The paper raises several pertinent questions: Did Kafka, in these narratives, engage with the ethics of criminal justice and its potential violations? If so, what specific instances of ethical breaches did he highlight, and what preventive solutions did he propose? The findings suggest that Kafka indeed underscored the necessity of ethical adherence within criminal justice. He appears to have been critical of instances where ethical breaches occurred, potentially implicating lawmakers, judges, lawyers, and police officers. Through his unique literary style and understanding of legal concepts, Kafka conveys implicit preventative measures by evoking these ideas in the reader's imagination. His abstract portrayals invite readers to draw parallels between the fictional events and real-world practices, thereby fostering a critical view of various legal and ethical issues, such as the criminal justice system, the role of its actors, and the processes of legislation and adjudication.

How To Site

Moradi, Amir (2024). Law within the Realm of Literature and Ethics: A Reflection on Selected Works by Kafka (The Trial, Before the Law, and The Judgment). *Journal of Judgment*, 117(1), 37-57.

<http://doi.org/10.22034/judg.2024.2034119.1304>

DOI

10.22034/judg.2024.2034119.1304

Publisher

University of Tehran Press



حقوق در گستره ادبیات و اخلاق؛ با نگاهی به برخی آثار کافکا (محاكمه روبه‌روی قانون و حکم)

امیر مرادی^۱

۱. دانش‌آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران و قاضی دادگستری، رایانامه dr.moradi9913@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: علمی - تخصصی	این مقاله بر محور ارتباط ادبیات و حقوق است. نگارنده با تأمل در برخی آثار فرانتس کافکا - «محاكمه» (و بخشی از آن رمان: در برابر قانون) و همچنین «حکم» - با ابتدا بر رویکرد مسئله‌محور و نیز با اشراف به آموزه‌های جهت‌شناسی، منطق ادبی و مسئله‌شناسی به طرح مسئله می‌پردازد و این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که آیا کافکا در داستان‌های مذکور، به اخلاق عدالت کیفری و موارد نقض آن اهتمام داشته؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، او چه مصادیقی از نقض اخلاق مذکور را در نظر داشته و راه‌حل پیشگیری از این موارد از نظر وی چیست؟ برآیند تحقیق چنین است: به نظر می‌رسد کافکا به ضرورت رعایت اخلاق عدالت کیفری اهتمام داشته است. همچنین او برخی مصادیق نقض اخلاق مذکور توسط قانونگذار و نیز قضات، وکلا و پلیس را مدنظر داشته و تلویحاً شیوه‌های پیشگیری از آنها را در ذهن مخاطبان آثارش با شیوه‌های منحصربه‌فرد ادبی و با اشراف به مفاهیم حقوقی، از راه تخیل به تصویر کشیده، به صورتی که مخاطب آثار وی آنچه را که کافکا به صورت انتزاعی ارائه کرده، در عالم واقع با برخی رفتارها قابل تطبیق می‌بیند و در نهایت انگاره‌ای انتقادی نسبت به برخی مفاهیم و واقعیت‌های حقوقی مانند نظام عدالت کیفری و کارگزاران آن و نیز نحوه قانونگذاری و رسیدگی به بزه در ذهن او ترسیم می‌شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۴	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۷	
کلیدواژه: کافکا، قانون، محاكمه، حقوق، ادبیات، اخلاق عدالت کیفری.	
استناد	مرادی، امیر (۱۴۰۳). حقوق در گستره ادبیات و اخلاق؛ با نگاهی به برخی آثار کافکا (محاكمه روبه‌روی قانون و حکم). فصلنامه قضاوت، ۱۱۷(۱)، ۳۷-۵۷.
DOI	http://doi.org/10.22034/judg.2024.2034119.1304
ناشر	انتشارات دادگستری کل استان تهران



مقدمه

در دانش ادبیات داستان‌های مختلفی به برخی مسائل مهم حقوقی اختصاص داده شده است. بعضی نویسندگان ادبی نامدار را می‌توان استادان حقوق به حساب آورد. این نویسندگان خاطرنشان کرده‌اند که دانش حقوق نظام بسته‌ای نیست که در خود فرو رفته باشد، بلکه بخش مهمی از زندگی است. آنها برخی مسائل حقوقی را با غنای فرهنگی و زبانی، آنچنان فرهیخته تشریح کرده‌اند که زبان حقوقی معاصر از ارائه مانند آن ناتوان است. ادبیات و حقوق خویشاوندی آشکار دارند. ادبیات نگرش ویژه خود را نسبت به زندگی اجتماعی، حکومت، کشمکش‌های بشری و عدالت دارد و این نگرش را می‌تواند به راه‌ها و روش‌های مختلف بیان کند. ادبیات در قالب داستان می‌تواند کاری کند که حقوق و عدالت، مورد علاقه یا مورد نقد و یا مورد تردید واقع شود؛ پویا شود و به حیات خود ادامه دهد یا در برابر آن طغیان کند. ادبیات می‌تواند از مجرای حقوق و عدالت، به رویا پر و بال دهد و محافظه‌کاری یا گام زدن فراتر از محدوده تنگ هستی خود را تشویق کند. ادبیات می‌تواند ادعانامه باشد، دفاعیه باشد یا خیال‌پردازی‌های افسون‌کننده‌ای باشد (مالوری، ۱۳۸۱، صص ۷-۱۱).

ادبیات به منزله یکی از شاخص‌های اصیل فرهنگ و علوم انسانی هر جامعه، موضوعات عام و خاص خود را - از جمله حقوق و مقررات - همچنین نقد برخی رفتارهای کارگزاران عدالت کیفری در رمان‌های مختلف را برمی‌گزیند و با تولید متن آن، تجربه اندیشیدن در زبان و نیز برخی رفتارها را فراهم می‌سازد. شایسته است که دانش و خانواده ادبیات جایگاه گفتمانی حوزه‌های خود را به‌عنوان یک صنف، نهاد و کانون معرفی کند و در تعامل با ساختار قدرت، بیان‌کننده مطالبات خانواده ادبیات باشد (تندر و صالح، ۱۳۹۷، صص ۳۲-۳۴ با اندکی دخل و تصرف).

ادبیات شیفته زبان حقوقی است. حقوق و ادبیات بیان‌کننده اصول یک جامعه عادلانه است. عدالت، صلح، متعادل رفتار کردن، خردورزی، آزادی، برابری، احترام به انسان و همدلی پایه‌های اساسی تمدن، حقوق و جامعه‌اند. این مقولات نه به حقوق تعلق دارند و نه به ادبیات، اما هم از آن حقوق‌اند و هم از آن ادبیات؛ یگانگی عمیق تفکر بشری بر هر دو تکیه دارد. حقوق با خشکی موشکافانه، تفکر را در عمل اعمال می‌کند و ادبیات با ظرافت و جذابیت، به نحوی عمیق - اما نه دقیق - این تفکر را غنا می‌بخشد و گسترش می‌دهد. ما به هر دو نیازمندیم (مالوری، ۱۳۸۱، صص ۱۲-۱۳).

غالباً در ادبیات ادعانامه‌ای علیه «خود قانون» مبنی بر مبهم و نامفهوم بودن، پیش‌بینی نشدن برخی رفتارها، متناسب نبودن برخی کیفرها و... و همچنین علیه «برخی کارگزاران عدالت» مبنی بر آزمندی، پول‌پرستی، بلاهت، سخنان نامفهوم، حماقت‌ها، کندذهنی‌ها، یک‌سونگری‌ها، منفعل بودن نسبت به ظلم برخی حکومت‌های تمامیت‌خواه درخصوص برخی متهمان - مانند جرائم سیاسی - و... وجود داشته و این مهم برای نویسندگان و ادیبان نامدار در طول تاریخ - مانند «کافکا»، «لافونتن»، «مولیر»، «راسین»، «بومارشه»، «دیکنس»، «هوگو»، «فرانس» و... - سرچشمه‌ای خشک‌ناشدنی بوده است (همان). مطالعه ادبیات تجربه‌ای سازنده و تحول‌آفرین است. ما با مطالعه ادبیات می‌آموزیم که خود را بجای شخصیت‌های دیگر تصور کنیم و سعی کنیم از زاویه دید آنها به موضوعات و مسائل نگاه و تأمل کنیم. این تمرینی است برای زندگی اجتماعی بهتر. خواندن متون ادبی می‌تواند کنشی

انتقالی باشد که نیازمند تعامل بی‌وقفه خود با متن، در میان جهان درون (تخیل) و عالم بیرون (واقعیت) است (فرهمندفرد، ۱۳۹۸، صص ۹-۸).

شایسته است خاطرنشان سازیم که مفاهیم داستان و ادبیات همانند نیستند. واژه‌های ادبیات و داستان مصادیق مختلف و معانی متفاوتی دارند. ادبیات مؤلفه‌ای ارزش‌گذارانه در خود دارد که در داستان نیست. البته بسیاری از آثار ادبی بزرگ در قالب رمان و شعر روایی و نمایشنامه و داستان هستند؛ پس تحلیل مفهوم داستان پرتوی از یک جنبه مهم به این‌گونه آثار می‌افکند. اما نباید تصور کرد که تحلیلی از مفهوم داستان همان تحلیل مفهوم ادبیات است. همه داستان‌ها ادبی نیستند و همین‌طور تمام آثار ادبی داستانی نیستند. مثلاً زندگی‌نامه‌ها یا آثار تاریخی که به نثر زیبا نوشته شده‌اند و برخی اشعار غنایی از جمله آثار ادبی به شمار می‌آیند، اما داستانی نیستند (لامارک، ۱۳۹۶، ص ۳۳۳).

نگارنده در این مقاله با ابتدا بر رویکرد مسئله‌محور و نیز با اشراف به آموزه‌های جهت‌شناسی (جهت فرهنگی)^۱، منطق ادبی^۲ و مسئله‌شناسی^۳ و با اتخاذ روش توصیفی - تحلیلی، بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای و مطالعه میان‌رشته‌ای، بر آن است که با توجه به پرسش‌های مدنظر، با مطالعه ادبیات و استناد به برخی آثار مشهور از «کافکا» - که دانش‌آموخته دکتری حقوق بود و شهرتش بیشتر به دلیل برخی داستان‌ها و اشراف کم‌نظیرش بر دانش ادبیات ضمن به‌کارگیری دقیق موضوعات، مسائل و مفاهیم حقوقی است - به تحلیل موضوع بپردازد.

معروف است که «ویستن هیو ادن»^۴ گفته است که اگر بخواهیم از هنرمندی نام ببریم که با دوران ما همان نسبتی را داشته باشد که امثال «دانت»، «شکسپیر» و «گوته» با دوران خودشان داشتند، پیش از هر کس نام «کافکا» به ذهن می‌آید (ریشتر، ۱۴۰۰، ص ۱۴۵). او بیشتر از هر نویسنده‌ای در جهان تفسیر شده و بیش از پنج میلیون رساله، کتاب و مقاله در تفسیر آثارش به قلم درآمده است (تسیگلر، ۱۴۰۱، ص ۹۷). عاجل‌ترین موضوعات اقبال از «کافکا» عبارتند از «درهم تافتن مصنف و اثر»، «نوشتن و خواندن و زیست‌پذیری زندگی»، «مسائل مربوط به جرم و بی‌گناهی»، «ادبیات و پیشگویی»، «تاریخ و الهیات»، «مرگ»، «رمان» و... (گودستین، ۱۴۰۰، ص ۳۱۴).

از آنجا که «کافکا» به نحو دقیق و تأثیرگذاری برخی مفاهیم حقوقی را به زبان خاص خود در آثارش گنجانده،^۵ چه بسا حقوقدانان بعد از مطالعه آثارش درمی‌یابند که «کافکا» از زوایای مختلفی به مفاهیم انتزاعی

۱. ر.ک. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۴)، رنسانس فلسفه، ترمینولوژی فلسفه، مدخل: جهت‌شناسی، جلد دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.

۲. ر.ک. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، منطق ادبی، تهران، انتشارات گنج دانش.

۳. مسئله‌شناسی نوعی کنش یا عمل فکری است که در ذات خود فعالیتی اخلاقی است، زیرا این فعالیت، هم درک مسائل و هم پذیرش مسئولیت و رویارویی فعال با آنها را بر ما الزام می‌کند. مسئله‌شناسی نوعی اخلاق مسئولیت است (فاضلی، ۱۳۹۹، ص ۱۶۱).

۴. Wylan Hugh Auden (1907-1973)

۵. البته در یک اثر ارزشمند - «گفت‌وگو با کافکا» به قلم گوستاو یانوش (فرزند همکار کافکا) - برخی مطالب ناب مرتبط با اخلاق و حقوق از کافکا نیز موجود است. تحلیل این اثر در این مقاله مدنظر نیست. البته صرفاً به نمونه‌هایی از این اثر اشاره می‌شود:

کافکا در مورد قانونگذاری می‌گوید: «از دید قانونگذاران، انسان موجود تبهکار و بزدلی است که تنها از ترس و با تهدید به زور در راه درست قدم برمی‌دارد. این دیدگاه نه تنها نادرست، بلکه کوتاه‌بینی و خطرناک است». جایی دیگر در مورد داوری می‌گوید: «بی‌عدالتی چیزی جز داوری غلط نیست؛ بی‌عدالتی گمراهی است، افتادن است، حالتی دور از شأن انسان است» (یانوش، ۱۳۸۶، صص ۲۴۶-۲۳۸).

کافکا در مورد دشنام، دقیق‌ترین توصیف را ارائه می‌کند: «دشنام وحشت‌زا است، زیرا بزرگترین ابداع بشر یعنی زبان را ضایع می‌کند. دشنام بی‌حرمتی به روح و سوء قصد به فیض و رستگاری است. گاه این بزه از سوی کسی که کلمات را نمی‌سنجد هم سر می‌زند. سخن گفتن یعنی سنجیدن و تعریف به دست دادن. کلمه اخذ تصمیمی است میان مرگ و زندگی» (همان، ص ۵۱).

حقوق پرداخته و به شیوه خاصی، حقوق و صاحب‌منصبان حقوقی و سازمان‌های مرتبط با حقوق را مورد انتقاد قرار داده است. به نظر می‌رسد «کافکا» اسیر کانال و رشته تخصصی خود - حقوق - نبود و «جهت‌شناسی»^۱ را دریافته بود.

پرسش‌های مدنظر در این پژوهش اینهاست: آیا «کافکا» در رمان‌های مذکور، به اخلاق عدالت‌کفیری و موارد نقض آن اهتمام داشته است؟ او چه مصادیقی از نقض اخلاق مذکور را در نظر داشته؟ راه‌حل پیشگیری از این موارد از نظر وی چیست؟

در مورد سابقه پژوهش، تا آنجا که نگارنده این پژوهش جست‌وجو کرد، در مورد وجوه حقوقی آثار کافکا، در کتاب «ادبیات و حقوق» اثر «فیلیپ مالوری» ترجمه مرتضی کلانتریان، همچنین در مقاله «حقوق و ادبیات» اثر «آندرا بیانکی»، (مذکور در آندرا بیانکی، یورک کامر هفر و ژان دپرن، «نظریه‌های حقوق بین‌الملل»)، به مطالبی در مورد «کافکا» و نگرش حقوقی وی برمی‌خوریم. این دو منبع در مقاله حاضر مورد استناد واقع شد. نبود پژوهش‌هایی از زاویه دید حقوقدانان نسبت به شاهکارهای ادبیات و نویسندگانی مانند «کافکا» در کشور ما، ضرورت پژوهش حاضر را خاطرنشان می‌سازد. نگارنده بیش از آنکه علاقمند به تکمیل پژوهشی در مورد «کافکا» از زاویه دید خود باشد، علاقمند است بدین‌وسیله سبب شود که جامعه حقوقی به مطالعه و تأمل در آثار این نویسنده بپردازد، زیرا به زعم نگارنده و بر مبنای تجربه زیسته او، مطالعه برخی آثار «کافکا» با لحاظ ارتباط فرهنگی، منجر به بینش حقوقی با رهیافتی انتقادی و تقویت فرهنگ حقوقی و قضایی خصوصاً در میان حقوقدان‌ها می‌شود.

۱. مفاهیم و مبانی نظری

با توجه به میان‌رشته‌ای بودن موضوع مقاله حاضر، پیش از ورود به اصل پژوهش، ضروری به نظر می‌رسد که اشخاص، مفاهیم اساسی و مبانی نظری آن تعریف شود و مورد تحلیل مفهومی واقع گردد.

۱-۱. آشنایی اجمالی با فرانتس کافکا

«فرانتس کافکا»^۲ بیش از هر چیز، قصه‌گو و نویسنده بود تا فیلسوف (همر، ۱۴۰۰، ص ۲۷۹). او از طریق «صادق هدایت» به ادبیات و تاریخ پارسی متصل شد (نمکین، ۱۴۰۰، ص ۹).

برخورد اخلاق مدار کافکا در مورد احتمال سرقت ادبی از داستان مسخ او توسط نویسنده‌ای دیگر هم شنیدنی است. گوستاو یانوش می‌نویسد که کتاب یک نویسنده انگلیسی را که به نظر کمی از داستان مسخ کافکا بود، نزد دکتر کافکا بردم و توضیح دادم. او لیخند خسته‌ای زد و گفت: آن نویسنده از من کمی نکرده است، این موضوع متعلق به زبان ما است. هردوی ما آن را رونویسی کرده‌ایم. حیوان‌ها به ما نزدیک‌ترند تا انسان‌ها. این میله‌های زندان ما است. خویش شدن با حیوان‌ها آسان‌تر است تا با انسان‌ها» (همان، ص ۲۸).

او در مورد اعراض انسان از عدالت و مشارکت اغلب افراد در بی‌عدالتی می‌گوید: «همه ما در اعراض از عدالت دست داریم؛ احساس می‌کنیم و حتی به آن آگاهیم، ولی نمی‌خواهیم اقرار کنیم که در بی‌عدالتی به سر می‌بریم. از انواع بی‌عدالتی (اجتماعی، روانی، ملی و...) گفتن می‌کنیم تا برای کوتاهی خودمان عذری فراهم و ارائه نماییم» (همان، ص ۱۳۷).

^۱. یکی از صاحب‌نظران در مورد جهت‌شناسی می‌نویسد: «تخصص از مقدمات ضدجهت‌شناسی است و متخصص (منظور ما در این نوشتار حقوقدانان است) در کانال تخصص خود حرکت می‌کند و دنیا را از دید آن کانال می‌بیند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۶). جهت‌شناسی از موضوعات و نکات بدیع روش تحقیق است که به قول جعفری لنگرودی، در سرفصل‌های روش تحقیق مغفول واقع شده است.

^۲. Franz Kafka (1883-1924)

«کافکا» نویسنده بزرگ اهل کشور چک کسی بود که طیفی از عواطف بشری را با نام خود گره زد؛ عواطفی که امروز می‌توان آن را «کافکایی» نامید. به لطف او ما قادریم این طیف از عواطفمان را بهتر درک کنیم، درست‌تر بینیم و از دست آنها خلاص شویم. جهان «کافکا» جهان خوشایندی نیست؛ جایی است که از جهات بسیار شبیه کابوس است و البته جایی است که خیلی از ما حداقل برای یک بار، در مقاطع تاریخ زندگی‌مان آن را تجربه می‌کنیم. ما هرگاه در برابر قدرتمندان، قاضیان، پلیس، ثروتمندان، سیاست‌مداران و حتی - نسبت به برخی از ما - در برابر پدرمان احساس ضعف کنیم، در جهان کافکایی قرار داریم. آنگاه که حس می‌کنیم سرنوشتمان را دیگران رقم می‌زنند یا وقتی مورد آزار، تحقیر و تمسخر جامعه و علی‌الخصوص قوای حاکم و خانواده خود قرار می‌گیریم، به قلمرو جهان «کافکا» وارد شده‌ایم. ما آنگاه که از بدنمان یا تمایلات جنسی‌مان احساس شرم می‌کنیم یا حس می‌کنیم که یک سوسک چندش‌آور و مزاحم هستیم که حشش است بدون هیچ ترحمی کشته شود، در جهان «کافکا» قرار داریم (دوباتن، ۱۴۰۱، ص ۱۲۹).

«کافکا» در سال ۱۸۸۳ در پراگ زاده شد. او فرزند ارشد پدری هراسناک و از نظر روانی دارای سوءرفتار و مادری ضعیف بود؛ مادری که نمی‌توانست در برابر شوهر، از فرزندش محافظت کند. او در چنین خانواده‌ای بار آمد و فردی خجالتی، خوره کتاب، مطیع و پر از حس نفرت از خود شد. او می‌خواست نویسنده شود، اما پدرش مخالف بود؛ بنابراین یکی از بزرگ‌ترین نوابغ ادبی از زمان گوته به بعد، ناچار شد تحصیلاتش را در رشته حقوق تا پایان مقطع دکتری ادامه دهد و عمر کوتاهش را در مشاغلی مانند دفتر حقوقی و کارگزاری بیمه تلف کند؛ مشاغلی که آشکارا با توجه به علاقه‌مندی‌ها و شخصیتش، دور از شأنش بود. «کافکا» نتوانست هرگز ازدواج کند و خانواده تشکیل دهد. او در دوران حیاتش نوشته‌های بسیار اندکی را منتشر کرد و تنها سه مجموعه داستان کوتاه شامل معروف‌ترین اثرش یعنی «مسخ» در طول زندگی او کاملاً ناشناخته باقی ماند. اما پس از مرگ به دلیل انتشار سه داستان «محاکمه»، «قصر» و «آمریکا» شهرت فوق‌العاده پیدا کرد. شایان ذکر است که هر سه داستان ناتمام ماند، زیرا «کافکا» از آنها ناخرسند بود. او وصیت کرده بود که بعد از مرگش این سه رمان از بین برده شوند، اما بشریت خوش‌شانس بود که این وصیت اجرا نشد و وصی و دوستش - «ماکس برود»^۱ - برخلاف وصیت «کافکا»، آثار او را منتشر کرد. یکی از کلیدهای درک «کافکا» فهم ماهیت رابطه او با پدرش است. روان‌شناسی آثارش آشکارا از آنچه او به‌عنوان پسر نگون‌بخت «هرمان کافکا» (پدرش) تحمل کرد، متأثر شده است. هر فرزندی که تجربه احساس بی‌کفایتی و دوست داشتن از جانب پدر قدرتمند را از سر گذرانده باشد، بلافاصله آنچه را که «کافکا» در کودکی تحمل کرده، درک می‌کند.

«کافکا» بخش قابل توجهی از عمر خود را با بیماری سپری کرد و در سال ۱۹۲۴ وقتی چهل یا چهل‌ویک‌ساله بود، بیماری سل در او پیشروی کرد و باعث مرگش شد. او چند سال پس از مرگش، هنگام جنگ جهانی دوم به شهرت رسید و یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان زمان تلقی می‌شد. او یکی از برترین چهره‌های تاریخ ادبیات آلمان است و در عین حال بخش غمگین و وحشت‌زده وجود همه ماست (دوباتن، ۱۴۰۱، صص ۱۳۱-۱۳۰).

^۱. Max Brod 1884-1968

از آنجا که «کافکا» دانش آموخته دکتری رشته حقوق (به سال ۱۹۰۶) از دانشگاه کارل فردیناند^۱ است، به نحو دقیق و تأثیرگذاری این مفاهیم حقوقی را به زبان خاص خودش در رمان‌هایش گنجانده، طوری که به‌زعم این قلم، حقوق‌دانان بعد از مطالعه آثارش مدت‌ها درگیر آن رمان خواهند بود و درمی‌یابند که «کافکا» از زوایای مختلفی به مفاهیم انتزاعی حقوق پرداخته و به شیوه خاصی، حقوق و صاحب‌منصبان حقوقی و سازمان‌های مرتبط با حقوق را مورد انتقاد قرار داده است.

«کافکا» ژانرهایی مانند اگزیستانسیالیسم را بسیار تحت تأثیر قرار داد. او متأثر از فلاسفه و نویسندگانی از قبیل کیرکگارد، داستایوفسکی، نیچه و گوستاو فلوبر است و آثار گوته را نیز به‌خوبی مطالعه کرده. وی از عوامفریبی به دور است و اهل ارائه دل‌خوش‌کنک و دستاویز به مردم نیست، بلکه فریبکاری‌ها، دروغ‌های اهالی سیاست و کارگزاران حکومت، کثافت‌کاری‌های دستگاه اداری، بیگانگی مردم از هم و ترس از یکدیگر، نفی زمانه و دنیای پوچ را رو می‌کند و دنیا را آن‌گونه که هست، نه آن‌طور که به نفع برخی کسان است، معرفی می‌کند (هدایت، بی‌تا). او در آثارش با بصیرتی خاص و قدرتی تب‌آلود، خودکامگی و هراسی را که در راه است، توصیف می‌کند (دورانت، ۱۳۹۹، ص ۴۴۲). کمتر نویسنده‌ای مانند کافکا عمق تنهایی انسان را در پس‌زمینه واقعیت وجودی روابط انسانی، به این رسایی به تصویر کشیده است. او در نامه‌ای به اسکار پولاک می‌نویسد: «انسان‌ها بین خود با ریسمان‌هایی به هم بسته شده‌اند» (کافکا، ۱۹۰۳، به نقل از تسیگر، ۱۴۰۱، ص ۹۸). او ساختار و ماهیت روابط بین‌انسانی را همچون تأیید و تصدیق متقابل وجودی، به ما نشان می‌دهد و جنبه نبود امان و اطمینان خاطر را به‌خوبی تبیین می‌کند (تسیگر، ۱۴۰۱، ص ۹۸).

«کافکا» خود را وقف نوشتن کرد. او نه تنها برای نوشتن زندگی می‌کند، بلکه در نوشته‌های خود به نحو عمیق‌تری زندگی می‌کند. نوشتار و تجربه زیست شده در وجود «کافکا» با یکدیگر تلاقی می‌یابند. آثار وی دارای عناصری است که مستعد خوانش تمثیلی و در نتیجه کاربرد سیاسی‌اند. شبخ مرگ، اضطراب و ناامیدی در آثار او موج می‌زند. نوشته‌های «کافکا» که در آن جهانی معماگونه خلق شده است، تصویری عذاب‌آور از جامعه صنعتی مدرن ارائه می‌کند و موضوعاتی مانند نهیلیسم، جامعه بی‌خدا، خردگرایی افراطی، سلطه بوروکراتیک که انسان‌های بیگانه را در چنگال خود خفه می‌کند و نیز پایان همه ایدئالیسم‌ها از جمله شاید پایان مفهوم علیت همراه با اصول اولیه را به تصویر می‌کشد؛ جامعه‌ای که هیچ هدف و غایت خاصی ندارد، اما بی‌گمان فرجامی محتوم در مفهوم مادی دارد. «کافکا» افشاگر خطرات روابط اجتماعی و روانی شناخته می‌شود؛ روابطی که فقط به وسایل قابل تقلیل‌اند. البته او شرح و توصیف نمی‌کند، بلکه القاگر و تداعی‌کننده است. نقش معما و ابهام در ذات موضوع مدنظر «کافکا» قرار دارد (لجت، ۱۴۰۲، صص ۵۱۹-۵۲۱). به نظر می‌رسد «کافکا» در پی انتقال طرز فکر یا پیام حکمت‌آمیز نیست، بلکه یک تجربه را انتقال می‌دهد و مخاطبانش را به درون وضعیت سرگشتگی انسان در دوران مدرن می‌برد؛ وضعیتی که در آن پذیرفتن تلخی واقعیت و حتی پوچی، بر عوامل تسلی‌بخش - مانند اعتقاد بر مشیت الهی و امید - غلبه دارد.

¹. Karl Ferdinand University

۱-۲. ارتباط حقوق و ادبیات

بنابر نظر برخی صاحب‌نظران، رابطه میان حقوق و ادبیات را از چند جهت می‌توان در نظر گرفت: یک - حقوق ادبی: که دربرگیرنده مسئولیت‌هایی شامل رعایت حقوق مؤلف و توهین نمودن و افترا زدن و... توسط نویسنده است.

دو - حقوق به منزله ادبیات و هنر: که به کیفیت ادبی و زیبایی‌شناختی نوشته‌های حقوقی می‌پردازد. سه - حقوق در مقایسه با ادبیات: که به مقایسه شیوه‌های ادبی و حقوقی و ساختار ادبی حقوق می‌پردازد. چهار - حقوق در گستره ادبیات: نحوه‌ای که ادبیات از حقوق، عدالت و مسائل مهم حقوقی گفتمان می‌کند (مالوری، ۱۳۸۱، ص ۷).

البته امروزه از «جنبش ادبیات و حقوق» نیز بحث می‌شود که تفصیل آن خارج از موضوع و حوصله این نوشتار است، اما اجمالاً به این توضیح که ما از طریق ادبیات موضوعاتی را درک می‌کنیم که حتی با پیچیده‌ترین تحلیل‌های حقوقی به آنها دست نمی‌یابیم. ادبیات جایگزین حقوق نیست، اما به ما کمک می‌کند تا شرایط انسانی را که حقوق در آن عمل می‌کند، بهتر درک کنیم؛ امری که برای رسیدن به آن، فن حقوقی به تنهایی کافی نیست. ادبیات بینش درستی در مورد عادی‌ترین جنبه‌های خشونت فراهم می‌کند و کمک می‌کند تا آن را از دیدگاه جهان کوچک فردی یا چشم‌انداز فراگیر انسانی بنگریم. در هر صورت ادبیات شرایط انسان را در مرکز تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. ادبیات می‌تواند داستان‌هایی بیافریند تا حس همدلی و آگاهی را در خواننده بیدار کند و یادآور شود که تمام موضوعات و مخاطبان قواعد حقوقی هم افرادی هستند که در موقعیت‌های واقعی و تاریخی قرار دارند. عقلانیت انتزاعی حقوق و پیچیدگی مقررات حقوقی را می‌توان با رویکردی حساس‌تر به حقایق تاریخ، بافتار و جامعه و سازگار کردن فرایندهای حقوقی با واقعیت‌های اجتماعی حاکم بر آن تعدیل کرد. استفاده از ادبیات برای ایجاد چنین بازتابی نیاز به نوعی خاص از حس تشخیص و درک را نشان می‌دهد. ادبیات می‌تواند وجدان انتقادی را پرورش دهد و بر ناپایداری و محتمل‌الوقوع بودن مقولات حقوقی تأکید کند. ادبیات واجد تأثیرات انسانی بر حقوق است و دارای نیرویی قدرتمندی است که می‌تواند ارزش‌های اخلاقی را در فعالیت حرفه‌ای محض، بی‌روح و خالی از ارزش تزریق کند و به حقوقدانان کمک کند تا خود را از قید فرمالیسم رها سازند. داستان‌سرایی و داستان‌های حالت‌های تحلیل عقلانی و تعمیمی را با یادآوری نوع بشر و احساسات او، رشد غیرعادی و زندگی خشن درهم می‌شکنند. جنبش حقوق و ادبیات خلق حقوقدانی ادیب را در نظر دارد که در زمینه انسانی آموزش دیده باشد و شفقت و احساساتش نسبت به شرایط نوع بشر، به او کمک کند تا حقوق را به گونه‌ای بشردوستانه اجرا کند.

حقوقدان ادیب در تقابل کامل با انسان اقتصادی و هر شخص حرفه‌محور ایده‌پردازی شده دیگر که بر اساس روش‌شناسی‌های علوم اجتماعی مدل‌ریزی شده، می‌ایستد. ادبیات قویاً یادآوری می‌کند که حقوق قواعدی بی‌طرفانه نیست که مستقل از موقعیت و زمینه‌های تاریخی ایجاد شود. اوضاع انسان مبنای اصلی حقوق است و مقررات حقوقی نباید به آنها بی‌توجه باشد. ادبیات می‌تواند ابزار کمکی شکل‌گیری حقوق و هدایت حقوقدانان و سازمان‌ها مدنظرشان خصوصاً نهاد قانونگذاری و دادرسی به سمت بشریت باشد (بیانکی، ۱۴۰۳، صص ۳۷۸-۳۷۳).

به زعم نگارنده این سطرها و برمبنای تجربه زیسته او، مطالعه برخی آثار و برخی نویسندگان مانند «کافکا» با لحاظ ارتباط فرهنگی، منجر به بینش حقوقی با رهیافتی انتقادی و تقویت فرهنگ حقوقی و قضایی خصوصاً در میان حقوقدان‌ها می‌شود، زیرا اگر فرهنگ را مانند «تایلور» (۱۸۷۱)، کلیت درهم‌تافته‌ای از دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادت‌ی که آدمی همچون هموندی از جامعه به دست می‌آورد، بدانیم (آشوری، ۱۴۰۱، ص ۴۷)، درک خواهیم کرد که ادبیات ذیل دانش و هنر قابل طرح است و آثار ادبی در شکل‌گیری فرهنگ، جزء عوامل بسیار مؤثر خواهد بود و می‌دانیم که فرهنگ خالص (سره) در جهان وجود ندارد مگر میان قبایل وحشی آفریقا یا بومیان استرالیا (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۹، ص ۹۰). بنابراین ارتباطات فرهنگی - خواه یا ناخواه - وجود دارد و بر فرهنگ‌ها مؤثر خواهد بود. یکی از این وجوه ارتباط فرهنگی اهتمام به رمان‌ها و داستان‌های نویسندگانی است که دغدغه اندیشیدن به آزادی، عدالت، حقوق بشر، اخلاق، دموکراسی و... را داشته و دارند.

۱-۳. استدلال ادبی

نگارنده در این مقاله بر آن نیست که به تبیین «منطق ادبی» پردازد. تبیین منطق ادبی در آثار نویسنده‌ای چون «کافکا» مجالی واسع را می‌طلبد. اما با توجه به تجربه زیسته نگارنده، با آثار ادبیات جهان بخصوص «کافکا» و با توجه به یکی از آثار ارزشمند «جعفری لنگرودی» - منطق ادبی - او به این برآمد رسید که ادبیات فقط رمان و شعر و شاعری نیست و اهل ادب فقط با تخیل و احساسات و عواطف سروکار ندارند، بلکه با استدلال نیز سروکار دارند. با مداقه در آثار ادیبان نامور و نویسنده‌ای چون کافکا می‌توان به این برآمد رسید که چیزی به نام استدلال ادبی وجود دارد و خیلی هم قوی و نیرومندتر از مسائل علم حقوق یا فلسفه و یا سایر علوم اجتماعی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳). برای نمونه، با مطالعه داستان «محاكمه» اثر «کافکا»، درمی‌یابیم که تا زمانی که قضات در دنیای انتزاعی و غیرانسانی خود غرق باشند و روز و شبشان را در میان مجموعه قوانین بگذرانند و ویژگی‌ها و شخصیت متهمان و توضیحات ایشان و روابط بین انسانی را دریابند، سرانجام مفهوم دقیق روابط انسانی را از یاد می‌برند و به طبع، متهمان را در لابه‌لای دنده‌های ریز چرخ‌های مکانیزم نظام عدالت کیفری خرد می‌کنند و خود ایشان نیز خرد خواهند شد. یا اگر ایشان با پیش‌داوری و فرض مجرمیت به متهمان بنگرند، داوری منصفانه‌ای نخواهد داشت. یا پوچی فرایند و دور باطل در رسیدگی قضایی توصیف شده در داستان «محاكمه»، خود توجیه‌گر عملکرد قانون از زبان کسانی مانند نگهبانان، وکیل، قاضی، منشی و کشیش زندان - که متعلق به نظام عدالت کیفری‌اند - استنباط می‌شود.

البته به نظر می‌رسد که منطق ادبی منحصر در استدلال ادبی نیست و شامل منطق اصوات، منطق زبان و گفتار و منطق متن نیز می‌شود (ر.ک. دگنر، ۱۴۰۰) که پرداختن به آن خارج از موضوع و حوصله این نوشتار است. اما می‌توان یک مثال ارائه کرد: در داستان «محاكمه» و اهتمام به ابتدای آن، وقتی «یوزف کا» آن گونه بی‌خبر و با ورود به حریم خصوصی‌اش بی‌دلیل بازداشت می‌شود، منطق مسلمی در متن و گفتار مأموران نهفته است. او از همان ابتدا تبدیل به مرده متحرک شد. مسئله مهم گناهکاربودن یا نبودن «کا» نیست، بلکه مهم این است که دادگاه چه زمانی و چگونه او را از میان می‌برد (همر، ۱۴۰۰، ص ۲۹۸).

۴-۱. وظیفه ادبیات از نظر کافکا و شیوه نوشتن وی

از «کافکا» نقل است که وظیفه ادبیات آن است که ارتباط گسسته ما با احساساتمان را دوباره برقرار کند؛ احساساتی که واکاوی آنها در جاهای دیگر - به جز ادبیات - تحمل ناپذیر است، اما بسیار نیازمند توجه ماست. این عبارت قسمتی از نامه «کافکا» به «اسکار پولاک» است: «ما به کتاب‌هایی نیاز داریم که تأثیری به سنگینی بدبختی داشته باشد؛ بدبختی‌ای که درد بسیار به جان می‌اندازد. به سنگینی مرگ کسی که از خود دوست‌ترش داریم، مثل اینکه بگوییم ما را به جنگل رانده‌اند، جایی دور از هر انسان. کتاب و نوشته باید تبری باشد بر دریای یخ زده وجود و درون ما» (کافکا، ۱۹۰۴، ص ۳۶؛ به نقل از تسیگر، ۱۴۰۱، ص ۱۸). آثار او از تکان‌دهنده‌ترین، وحشت‌آورترین و تیزترین تهرهایی‌اند که تاکنون ساخته شده است (دوباتن، ۱۴۰۱، صص ۱۳۱-۱۳۰).

«کافکا» مخاطرات واقعی موجود در پدید آوردن موضوع ادبی را آشکار کرد. او با استفاده از معما، نوشتن را از جبرگرایی جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی‌ای رهایی بخشید که در پی تبیین نگارش برحسب شرایط مادی یا زندگی‌نامه نویسنده است. پس از «کافکا»، نگارش (ادبیات) دیگر محصول شرایط نیست، بلکه سازنده شرایط است (لچت، ۱۴۰۲، ص ۵۲۳).

معنای آثار «کافکا» در صنعت آنهاست. از نظر وی هستی ادبیات هیچ نیست مگر صنعتی که در آن به کار رفته است. اگر بخواهیم این حقیقت را به زبان علم دلالت یا معنی‌شناسی برگردان کنیم، یعنی خصوصیت اثر ادبی وابسته به مدلول‌های نهفته در آن نیست، بلکه فقط وابسته به صورت دلالت‌هاست. حقیقت «کافکا» جهان از دید او نیست، بلکه نشانه‌های این جهان است. داستان‌های «کافکا» بافته از نماد نیست، بلکه ثمره صنعتی است کاملاً متفاوت و آن تلمیح یا اشاره است. صنعت «کافکا» می‌گوید که معنی جهان قابل بیان نیست و وظیفه هنرمند کاوش و اکتشاف دلالت‌های ممکن است. بنابر نظر «کافکا» نمی‌توان به لذت زیبایی‌هستی رسید، مگر از خلال تجربه‌ای اخلاقی و بدون غرور (بارت، ۱۹۶۰).

۵-۱. حقوق در گستره دانش اخلاق (اخلاق عدالت کیفری)

«حقوق در گستره اخلاق» نحوه‌ای است که اخلاق از موضوعات و مسائل حقوقی و مرتبط با مقررات و عدالت بحث و گفتمانی انتقادی ارائه می‌کند. کافکا به عنوان دانش‌آموخته دکتری در دانش حقوق، در آثارش به ما نشان می‌دهد که اغلب صاحب‌منصبان حقوقی مقید به اخلاق عدالت کیفری نیستند و اگرچه جامعه تحت سلطه دستگاه عدالت قرار دارد، به علت پایبند نبودن به اخلاق عدالت کیفری، دچار عدالتی نامفهوم، سلطه‌گر، غیرقابل پیش‌بینی، پلیسی و امنیتی، بی‌نام‌ونشان، پایان‌ناپذیر و نکبت‌بار، یک حقوق نامشخص و عدالت سنگدل و مرموز و دچار هذیان است.

«اخلاق عدالت کیفری» شاخه‌ای از اخلاق کاربردی و مرتبط با حرفه‌های حقوق کیفری است که مسائل و ملاحظات اخلاقی در زمینه عدالت کیفری را بررسی می‌کند. شأن و جایگاه اخلاقی قانونگذاری، جرم‌انگاری، دستگیری و حبس مجرمان، بازپرسی و تحقیق از متهمان، رفتار نهادهایی مانند قانونگذار، پلیس، دادگاه، زندان و افرادی که در این نهادها فعالیت می‌کنند، از جمله موضوعاتی است که در اخلاق موصوف محل بحث قرار

می‌گیرد (مرادی، ۱۴۰۲/الف). به نظر می‌رسد که «کافکا» در برخی آثارش مانند «محاكمه»، به اخلاق عدالت کیفری و بایسته‌های آن نظر داشته است.

۲. خلاصه داستان‌های مدنظر

نگارنده در این قسمت با توجه به محدودیت‌های یک مقاله، صرفاً به بیان و خلاصه اجمالی موضوع و محتوای داستان‌ها می‌پردازد^۱ و علاقه‌مندان - خصوصاً جامعه حقوقی - را دلالت بر مطالعه اصل داستان‌های مذکور می‌نماید و بر مبنای تجربه زیسته شخصی خود، خاطرنشان می‌سازد که در این داستان‌ها حکمت‌هایی را می‌یابیم که اغلب آنها در دانشکده‌های حقوق آموزش داده نمی‌شود؛ حکمت‌هایی که ذیل سرفصل «حقوق در ادبیات» توسط یکی از نامدارترین نویسندگان - کافکا - تحلیل شده است.

۲-۱. داستان «در برابر قانون»

این داستان قسمتی از داستان «محاكمه» است که به صورت مجزا نیز انتشار یافته است. بنابر نظر برخی نویسندگان، این «تمثیل» نیرویی ناب دارد و قدرت ایجازنویسی کافکا را در بهترین کوتاه‌نوشته‌اش نشان می‌دهد (راش، ۱۴۰۰، ص ۸۳).

«کافکا» در این داستان به نحو کنایه‌وار و انتقادی به ما نشان می‌دهد که قانون قابل دسترس و شناخت نیست؛ به این توضیح که مرد فقیر و روستایی نزد نگهبانی می‌آید که نگهبان قانون است و از او می‌خواهد اجازه دهد وارد عرصه قانون و با آن آشنا شود تا نسبت به حقیقت جرم، خبری به دست آورد. دروازه قانون باز است و او می‌تواند داخل را ببیند، اما نگهبان می‌گوید که ورود به قانون ممکن است، ولی فعلاً نه؛ و در این لحظه نمی‌تواند به او اجازه ورود بدهد و او را تمام عمر منتظر نگه می‌دارد. مرد کنجکاو است، اما از هیبت نگهبان می‌ترسد. نگهبان به او می‌گوید که نگهبان‌های قوی‌تری کنار درهای دیگر قانون ایستاده‌اند. او با توضیحاتی مبهم و برخی موانع از سوی نگهبان مواجه می‌شود که انتظار روبه‌رو شدن با چنین دشواری‌هایی را نداشت و فکر می‌کرد که قانون باید برای همه و در هر زمان قابل دسترس و شناخت باشد. مرد فقیر آنقدر منتظر می‌ماند تا لحظه مرگش فرا می‌رسد و در آن حالت نیز از نگهبان می‌پرسد که چرا هیچ شخص دیگری در تمام این سال‌ها که من منتظر بودم، درخواست ورود به این مکان را مطرح نکرد؟ نگهبان پاسخ می‌دهد که هیچ شخص دیگری نمی‌تواند وارد شود، زیرا این دروازه فقط برای تو ساخته شده و من اکنون می‌خواهم آن را ببندم. نهایتاً مرد به این دسترسی و شناخت نائل نمی‌گردد تا جان می‌سپارد (مالوری، ۱۳۸۱، ص ۳۵۹).

۲-۲. داستان «محاكمه»

این ایده که فردی بدون دلیل به یک دادگاه وحشت‌آور کشیده شود، حضور همیشگی در داستان‌های کافکا دارد. چنین طرحی در داستان ناتمام «محاكمه» که دو سال بعد از داستان کوتاه «حکم» آن را نوشت نیز مشاهده

^۱ نگارنده این سطرها، به برگردان پارسی داستان محاكمه (داستان در برابر یا جلو قانون، نیز قسمتی از رمان محاكمه است) توسط امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات نیلوفر، چاپ چهاردهم، سال ۱۴۰۱ نظر داشته است.

می‌شود؛ با این تفاوت که بجای پدر، یک دم‌ودستگاه عریض و طویل حقوقی شامل قضات، وکلا، پلیس و دیوان‌سالاری گسترده فرد را به محاکمه می‌کشند.

در این داستان «یوزف کا» در صبح روز تولد سی‌سالگیش بی‌دلیل توسط سه مأمور، شیخون‌وار بازداشت می‌شود و به او گفته نمی‌شود اتهامش چیست. او تلاش می‌کند خود را نجات دهد و می‌پرسد که شما مأموران کدام مرجع هستید؟ مگر نه اینکه من در یک کشور قانون‌مدار زندگی می‌کنم؛ چرا بی‌اخطار و ابلاغ به حریم خصوصی من وارد شده‌اید؟ چرا خود را معرفی و مدرک هویتی و حکم ارائه نمی‌کنید؟ چرا او نیفرم ندارید؟

مأموران پاسخ قانع‌کننده و شفافی به او نمی‌دهند و اظهار می‌دارند که ما مأموران دون‌پایه‌ای هستیم، اما مقامات پیش از صدور چنین دستوری، با دقت از همه جزئیات بازداشت اطلاع حاصل می‌کنند و اشتباهی در کار نیست. آقای «کا» با وجود بازداشتش نهایتاً اجازه می‌یابد خانه را ترک کند و به محل کارش برود. چند روز بعد احضاریه‌ای برایش ارسال می‌شود که باید در اولین جلسه بازپرسی حاضر شود؛ البته نه در اداره رسمی دادگستری، بلکه در خیابانی فرعی و در حاشیه شهر. در احضاریه ساعت حضور و اتاق مشخص نیست.

«کا» در دادگاه اعلام کند که بی‌گناه است هرچند نمی‌داند جرمش چیست و بر چه مبنا دستگیر شده است. او برای دفاع از خود یک وکیل استخدام می‌کند، اما دادگاه او را آهسته‌آهسته خرد می‌کند و او کارش به جایی می‌رسد که قدرت فکر کردن را از دست می‌دهد و دیگر در محل کار خود نیز - که بانک است - نمی‌تواند به‌خوبی از عهده وظایفش برآید و کم‌کم از درون خود را مجرم احساس می‌کند و در یک حالت گنگی و دوگانگی به سر می‌برد که آیا شایسته مجازات است یا خیر؟ و به شناختی از موضوع محاکمه و موقعیتش دست نمی‌یابد. نهایتاً یک سال پس از شروع ماجرا، دو شخصیت مضحک که ظاهراً مأمور اجرای حکم هستند، به آپارتمان «کا» وارد می‌شوند و او را به مکانی نامشخص در بیرون از شهر که معدن سنگ است می‌برند و با فرو کردن دشنه‌ای در قلبش، او را می‌کشند (دوباتن، ۱۴۰۱، ص ۱۳۵) مثل سگ؛ چنان بود که انگار شرم باید به‌جا می‌ماند و بیشتر از او عمر می‌کرد (عبارت آخر و تأثیرگذار رمان). به این ترتیب مرگ برای «یوزف کا» رقم می‌خورد؛ مانند سگ یا درواقع مانند حیوان سلاخی‌اش می‌کنند؛ آن هم بی‌هیچ توضیحی. «کافکا» در مقام نویسنده، خواننده را نیز در همان استیصال و بی‌خبری می‌گذارد که شخصیت اصلی داستان را (تسیگلر، ۱۴۰۱، ص ۵۱).

در فراز آخر داستان، حین اجرای حکم (سلاخی)، در طبقه آخر خانه‌ای در مجاورت معدن سنگ پنجره‌ای باز می‌شود و یک نفر انسان ضعیف از پنجره خم می‌شود و دست‌هایش را باز می‌کند. برای «کا» و مخاطبان داستان این سؤالات پیش می‌آید که او کیست؟ یک دوست؟ انسانی شریف؟ کسی که قصد همدلی و یاری دارد؟ یک نفر است یا همه؟ هنوز امیدی هست؟ اگرچه منطق اجرای حکم تزلزل‌ناپذیر است، اما انسانی که می‌خواهد زندگی کند، تاب مقاومت ندارد (همر، ۱۴۰۰، ص ۲۹۷). البته مشخص می‌شود که آن فرد به‌صورت اتفاقی و از روی ملال پنجره و دست‌هایش را باز کرده و کاری از وی بر نمی‌آید.

۲-۳. داستان «حکم»

«کافکا» در داستان کوتاهی به نام حکم که در سال ۱۹۱۲ آن را نوشته، ماجرای تاجر جوانی به نام «جورج» یا «گئورگ» (تلفظ‌های مختلف نام شخص اول داستان در ترجمه‌های متعدد) را نقل می‌کند که به‌خاطر یک دوست، با پدرش حرفش می‌شود. جوان در آپارتمانی با پدرش زندگی می‌کند و قصد دارد به زودی ازدواج کند. او در حال مهیا نمودن مقدمات ترک خانه است، اما در این فکر است که پدر پیر و ناتوان را چه کند؟ در همین اثنا «جورج» یک بار تخت پدرش را مرتب می‌کند، اما پدر به نحو اسرارآمیزی از جا بلند می‌شود و قدرتش را دوباره به دست می‌آورد و مانند قضات، پسرش را متهم می‌کند که به دوستانش، پدر و خاطره مادرش خیانت کرده است.

«جورج» فقط کمی از خود دفاع می‌کند و پدرش به او فرصت توضیح کافی نمی‌دهد تا از احساساتش، درونش و محبت به خانواده و تمایل به همسر و جنس مخالف یا تمایلش به رئیس خانواده شدن و... چیزی بگوید. نهایتاً پدر مانند قاضی‌القضات او را به غرق شدن در آب و مرگ محکوم می‌کند. او نیز از آنجا که پدر تأییدش نمی‌کند و او را به رسمیت نمی‌شناسد، خودباوری اش سلب و مطیعانه تسلیم حکم می‌شود و در رودخانه مجاور محل سکونتشان خود را داخل رودخانه می‌اندازد. او لحظاتی قبل از سقوط به آرامی می‌گوید: پدر و مادر عزیزم! من شما را دوست داشتم. پدر وی پس از صدور حکم و حین دست و پا زدن «جورج»، او را تصدیق نمی‌کند و خطاب به فرزندش فریاد می‌زند که تو واقعاً فرد بی‌گناهی به نظر می‌رسی، اما می‌دانم که زیر جلالت چیزی جز یک موجود پلید و شیطان‌صفت نیست (دوباتن، ۱۴۰۱، ص ۱۳۵). در داستان حکم می‌توانیم چیزی را درک کنیم که پیر بوردیو^۱ - جامعه‌شناس فرهنگی فرانسوی - آن را «رابطه منفی» می‌نامد (دگنر، ۱۴۰۰، ص ۹۶).

«کافکا» با ترسیم وابستگی انسان به تأیید و تصدیق وجودی و درک «امنیت هستی‌شناختی وجودی»، به اصلی بنیادین در انسان‌شناسی پی برده و آثارش اشاره‌ای موشکافانه به «ساختار هستی‌شناختی روابط بیناانسانی» دارد. از انسان‌ها برمی‌آید که حق زندگی دیگران را نپذیرند و برخی را تا حد «مرگ اجتماعی» یا ترور روانی طرد و انکار کنند و مرده‌اش فرض کنند. البته برعکس هم می‌توانند رفتار کنند و هستی دیگر انسان‌ها را در زندگی تأیید و تصدیق کنند (تسیگلر، ۱۴۰۱، صص ۷۹-۶۶). «حکم اخلاقی کافکا» در آثارش این است که «ویژگی و ظرفیت‌های انسان‌ها را بپذیریم» (همان، ص ۹۱).

۳. تحلیل اخلاقی برخی مفاهیم حقوقی موجود در داستان‌های مدنظر

به قول یکی از صاحب‌نظران، مفردات اخلاق و اندرز را همه می‌گویند، اما جملگی یا برخی رئوس آن را به‌صورت منسجم و مسئله‌مند و دقیق درآوردن کار هرکسی نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۹، ص ۹۴ با اندکی دخل و تصرف). به زعم نگارنده، «کافکا» در آثارش به ما نشان می‌دهد اغلب صاحب‌منصبان حقوقی پایبند به «اخلاق عدالت کیفری» نیستند و اگرچه جامعه تحت سلطه دستگاه عدالت قرار دارد، اما به علت پایبند نبودن به اخلاق عدالت کیفری دچار عدالتی نامفهوم، سلطه‌گر، غیرقابل پیش‌بینی، پلیسی و امنیتی، بی‌نام‌ونشان، پایان‌ناپذیر و نکبت‌بار، یک حقوق نامشخص و عدالت سنگدل، مرموز و دچار هذیان است.

¹. Pierre Bourdieu (1930-2002)

چون اقدامات نظام عدالت کیفری تصمیماتی ارادی و آگاهانه‌اند، بالطبع در معرض ارزش داوری اخلاقی می‌باشند، بنابراین مشمول الزامات اخلاقی قرار می‌گیرند (مرادی، ۱۴۰۲، ص ۱۴۱). لذا با شناسایی برخی از این الزامات اخلاقی و باید و نبایدهای مرتبط، بر مسئولیت اخلاقی این کنشگران - ولو اینکه در مقررات پیشینی نشده باشد - تأکید می‌نماییم.

در این قسمت در حد وسع به تحلیل اخلاقی و باید و نبایدهای کنشگران عدالت کیفری با استناد به رمان‌های مدنظر پرداخته می‌شود.

۳-۱. داستان «در برابر قانون»: دلالت به نخستین ارزش قانونگذاری

این داستان قسمتی از داستان «محاكمه» است که به صورت مجزا نیز انتشار یافته است. این «تمثیل» نیرویی ناب دارد و قدرت ایجازنویسی «کافکا» را نشان می‌دهد. تمثیل‌ها دو جنبه مهم دارند: نخست اینکه متونی تعلیمی و در معنای خاص‌تر اخلاقی‌اند؛ دوم اینکه تأثیرات تعلیمی‌شان را از طریق تفسیرپذیری قیاس‌های موسعی به دست می‌آورند که قصدشان آشکار ساختن حقیقت اخلاقی است. عنوان تمثیل «در برابر قانون» نشان می‌دهد که این تمثیل هم داستانی درباره قانون است و هم خود در حکم مقدمه‌ای بر قانون. تمثیل‌ها در مواردی به کار گرفته شده‌اند تا معنای سطحی متون را بشکافند و خصلتی تفسیری دارند. اما این کار را به شیوه‌ای بیش از حد غیرمستقیم انجام می‌دهند، بدین صورت که خود را بسان روش‌هایی برای تفسیر متن ارائه می‌دهند، ولی فهم خود تمثیل نیز موضوع تفسیر است (راش، ۱۴۰۰، صص ۸۵-۸۳). به قول «والتر بنیامین»^۱، در آثار «کافکا» مفهوم قانون اساساً سرشتی موهوم دارد و درواقع قلبی است. قهرمان رمان در برابر قانون یکه و تنها در پیشگاه قانونی که بیگانه و رسوخ‌ناپذیر است، قرار می‌گیرد (گودستین، ۱۴۰۰، صص ۳۳۵-۳۱۱).

با مطالعه داستان «در برابر قانون»، چه بسا خواننده به صورت انتقاد وار واکنش نشان دهد و بگوید که مقررات نباید آن گونه که در داستان ارائه شد، وضع و ارائه گردد، بلکه باید قابل شناخت و قابل فهم و در دسترس باشد و بدین ترتیب به نخستین ارزش حرفه قانونگذاری پی خواهد برد؛ با این توضیح که مردم باید اجازه ورود به گستره مقررات و شناخت آن را داشته باشند و وظیفه نگهبان این است که به ایشان اجازه دهد دسترسی به آن مقررات داشته باشند، حتی اگر قدرت آن نگهبانان و سازمان مدنظر به این صورت کمتر گردد یا از بین برود (بیانکی، ۱۴۰۳، ص ۳۴۹)؛ یعنی از مهم‌ترین وظایف اخلاقی قانونگذاران آن است که مقررات را به کیفیتی وضع و تقریر کنند (کیفی بودن مقررات)^۲ و در دسترس مخاطبان قرار دهند که برای آنها قابل شناخت و درک باشد.

۳-۲. داستان «محاكمه»: دلالت به عدالتی نامفهوم و سلطه گر و اجزائی ناکارآمد

اگر داستان «محاكمه» داستانی افسردیستی باشد، دلیلش این نیست که با حوادث افسورد روبه‌رو می‌شویم، بلکه به این دلیل است که این رمان نمونه‌ای از گفتار فهم‌ناپذیر است؛ گفتاری که هیچ کس مسئول آن نیست و نمی‌تواند

^۱ Walter Benjamin (1892-1940)

^۲ برای دیدن تفصیل بحث ر.ک. مرادی، امیر (۱۴۰۲، ب)، «بررسی تطبیقی کیفی بودن مقررات کیفری با نگاهی به حقوق ایران و دانش‌های اخلاق، ادبیات و زبان‌شناسی»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، پژوهشکده حقوق و قانون ایران، دوره ۶، شماره ۲۱.

باشد. نظام دادگاه در این داستان، نامی است که «کافکا» برای حالتی تعمیم یافته از شک گرای برمی‌گزیند که در آن مسیرهای متعارف برای فهم‌پذیری، به حالت تعلیق درآمده است (همر، ۱۴۰۰ ص ۲۸۱).

در داستان «محاکمه»، دستگاه قضایی وانمود می‌کند که نماینده قانون است، درحالی که پویه‌های درونی پروسه‌ای فاسد را بازنمایی یا تقلید می‌کند (گودستین، ۱۴۰۰، ص ۳۲۷). دادگاه وانمود می‌کند که نماینده عدالت است، اما درواقع عامل قدرت فاتح است که قربانیان خود را تعقیب، شکار و بی‌رحمانه نابود می‌کند (همر، ۱۴۰۰، ص ۲۹۴). با مطالعه داستان «محاکمه» درمی‌یابیم که چگونه روایتی ادبی می‌تواند دلالتی اخلاقی بیابد. «محاکمه» پروژه اساسی اخلاقی‌اش را غیرمستقیم و اغلب از طریق دخل و تصرف‌های ناشی از به‌کارگیری بی‌معنا و محال زبان و تخیل پیش می‌برد و به خواننده‌ای که قصد فهم پروژه انتقادی‌اش را دارد، درجه‌ای از خودآیینی می‌دهد. «محاکمه» بیشتر از هر نگرشی که در روایتش بیان می‌شود، از جهان موجود بیزار است.

می‌توان گفت که «کافکا» توقع دارد که «یوزف کا» یا راوی - دو فردی که عمده نگرش اخلاقی این رمان را بیان می‌کنند - بعد از خواندن «محاکمه» - آن‌گونه که باید خوانده شود - خود را انسان‌هایی فرومایه بیابند؛ البته نه به اندازه کارگزاران دادگاه. داستان به معنای اخلاقی روشنی، حق دارد وضعیت جنون‌آمیزی را که کا مجبور به تحملش است، غیرقابل توجیه و نادرست بیابد، چراکه حقیقت هم همین است. ساختار نگرشی «محاکمه» نگاهی انتقادی دارد به نهادی مشخص و آن وجوهی از جامعه که در مقابل آن نهاد تسلیم شده‌اند. اسم آن نهاد را بوروکراسی بگذاریم؛ صدای روایی «محاکمه» همین بوروکراسی را محکوم می‌کند. «کافکا» تنها بوروکراسی و عدالت بورژوایی مدنظر کمونیست‌ها را مورد هجمه قرار نمی‌دهد، بلکه وی هر شکلی از بوروکراسی و عدالت کاذب را هدف هجمه‌اش قرار می‌دهد. اما اثر وسیع‌تر از روایتش است و نگاهی انتقادی به امری بسیار عام‌تر دارد: به کلیت نوعی از زندگی، نوعی که بنابر فرض، زیستن خود ما را نیز شامل می‌شود (گیسون، ۱۴۰۰، صص ۱۱۶، ۱۲۰ و ۱۲۱؛ باتای، ۱۴۰۰، ص ۱۱۸).

دفاعیات «یوزف کا» از خودش و توسلش به حقوق عام، فقط و فقط بر بیهودگی این کارها دامن می‌زند و حتی تقلاهای وی برای دفاع از خود، به گواه گناهکاریش بدل می‌گردد. در قسمتی از داستان، «کا» با انتقاد و اعتراض در مورد رسیدگی و سازمان دادرسی موجود می‌گوید: سازمانی که افراد بی‌گناه را بازداشت می‌کند و علیه آنها دادرسی بی‌معنی و در کل مانند من بی‌حاصل و پوچ به جریان می‌اندازد و ایشان را محکوم می‌کند.^۱ با توجه به بی‌معنایی کل ماجرا، نمی‌توان از فساد مقامات جلوگیری کرد. پوچی این پروسه و دور باطل خود توجیه‌گر عملکرد قانون از زبان کسانی مانند نگهبانان، وکیل، قاضی، منشی و کشیش زندان - که متعلق به نظام عدالت کیفری‌اند - استنباط می‌شود (گودستین، ۱۴۰۰، صص ۳۲۲، ۳۲۴ و ۳۲۶). پرسش‌های «کا» از مأمورانی که او را بازداشت می‌کنند و نیز در برخورد با دستگاه قضایی ناشناخته، مخاطب را به ترکیب سازمانی مدرن رهنمون می‌نماید که نیازمند ساختارهای حکومتی مشخص، بوروکراسی کارآمد، خدمات اجتماعی و حاکمیت قانون است (فوکس، ۱۴۰۰، ص ۲۲۸)، درحالی که «کا» خلاف آن را درمی‌یابد.

^۱ اشاره به موضوع «محکومیت بی‌گناهان». برای دیدن تفصیل بحث رک. باریکلو، علیرضا و دیگران (۱۳۹۹)، «جبران خسارت متهمان و محکومان بی‌گناه در نظام حقوقی ایران و کانادا»، فصلنامه حقوق تطبیقی، دوره ۷، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، صص ۴۶-۲۳.

با مطالعه داستان «محاكمه»، چه بسا خواننده به صورت انتقادوار واکنش نشان دهد و بگوید که کارگزاران نظام عدالت کیفری نباید آن گونه که در داستان رفتار نمودند، با شهروندان و حتی متهمان و مجرمان برخورد کنند، بلکه از مهم ترین وظایف اخلاقی نظام عدالت کیفری آن است که مقررات باید شفاف و قابل فهم و دسترس باشند و «تساوی سلاح ها»^۱ (تساوی بین نظام عدالت کیفری با امکانات کاملش و تمهید مقدمات حق اطلاع از عنوان اتهامی و ادله و اعطای فرصت برای ارائه توضیحات و دفاعیات از طرف متهم) رعایت شود و به متهمان فرصت دانستن و دفاع داده شود. قضاات باید به عوامل و شرایط متهم و علت ارتکاب جرم و شخصیت و انگیزه مرتکب و چرایی ارتکاب جرم و حق دفاع اهتمام کنند. و کلاً باید ضمن مستقل بودن از حکومت، چرایی دفاع مؤثر را دریابند و فرصت آن را مطالبه و در آن راستا تلاش کنند. پلیس باید به حقوق شهروندان و متهمان آگاه و به آن عامل باشد. محکومیت مطابق قانون و با اطلاع متهم باشد و اجرای حکم نیز انسانی و مطابق با قانون در زمان و مکان مناسب باشد. قضاات با متهمان همدلی کنند و امکان جبران و عفو را نیز برای ایشان فراهم کنند.

با مطالعه این داستان، چه بسا تفسیر جامعه شناسی و سیاسی و اخلاقی به ذهن مخاطبان راه یابد که محاکمه را به پیش آگهی ای دقیق از لگدمال شدن شئون انسانی در حکومت های تمامیت خواه بدل می کند (تسیگلر، ۱۴۰۱، ص ۵۱). ما عادت کرده ایم باور داشته باشیم آنچه موجب شادی و خوشبختی جامعه می شود احترام گذاشتن به مقررات و وجود یک دستگاه دادگستری خیراندیش و نیکوروش است، درحالی که «محاكمه» عکس آن را به نمایش می گذارد: جامعه دیوسیرتی که «یوزف کا» را خرد می کند، کاملاً تحت سلطه مقررات قرار دارد، اما مقرراتی که به همان اندازه که ناپیداست و غیرقابل شناخت، قادر مطلق است و هیچ کس معنا و مفهوم آن را درک نمی کند. این جامعه همچنین کاملاً تحت سلطه دستگاه عدالت قرار دارد اما عدالتی نامفهوم، غیرقابل پیش بینی، سلطه گر، پلیسی، بی نام و نشان، پایان ناپذیر، نکبت بار، یک حقوق نامشخص، یک عدالت سنگدل و مرموز، یک حقوق و عدالت دچار هذیان.

تصویر کاریکاتورگونه و وحشتناک از دنیای حقوقی شامل مقررات، دادگاه، دادرسی، قاضی، وکیل، پلیس، محکومیت و اجرای حکم. قانونی که قابل شناخت نیست و سعی در حذف دفاع از متهم و سری بودن تحقیقات دارد. مراجع قضایی که نه فقط کاملاً از هرگونه اعتبار و حیثیتی عاری اند، بلکه نمایشگر بی آبرویی و سقوط بشر نکبت و بلاهت اند. قضاتی که در دنیای انتزاعی و غیرانسانی خود غرق شده اند و در لابه لای دنده ها، به چرخ های یک مکانیزم سرسام آور، خرد و نابود می کنند. وکلایی که دفاع و لوایح شان عملاً به درد نمی خورد و در این فرایند سرکوبی و فشار، در این محیط پر از نکبت و ادبار، گرفتار ناتوانی و سرگردانی، آکنده از ابهام و تیرگی و سرشار از تناقضات و لفاظی ها شرکت دارند. محاکمه و دنیای قضایی که مکانیسمی است که در خلأ می چرخد. همه سخت سرگرم کارند برای آنکه هیچ کاری انجام ندهند و هیچ کاری هم به خوبی پیش نمی رود. محاکمه در کارخانه ماشینی انتزاعی و بی نقص خود، خودکار جریان دارد. پلیس که جزئی از این ماشین نفرت انگیز، عظیم و بیم نام و نشان له کردن انسان هاست. در این سیستم محکومیت و اجرای حکم اجتناب ناپذیر است. دنیای محاکمه

^۱ برای دیدن تفصیل بحث تساوی سلاح ها، ر.ک. آشوری، محمد (۱۳۸۹)، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، چاپ ۱۲ ویراست ۴، انتشارات سمت، صص ۳۰۵-۳۰۴.

یک دنیای حقوقی تقلیل یافته به صرف تکنیک و دستگاه بی معنا و بی اعتقاد است؛ بی تکیه گاه و بی ارزش که محکوم است تبدیل به ماشینی برای خرد و له کردن بشر شود (مالوری، ۱۳۸۱، صص ۳۶۸-۳۶۰). مقاومت در پیش اراده این دادگاه، شدنی نیست. در نهایت چاره‌ای نیست جز اعتراف. نگاه اطرافیان و صاحب منصبان و کارمندان قضایی همگی مبتنی بر مجرم بودن متهم و نپذیرفتن اوست، طوری که متهم دچار «مرگ اجتماعی» می شود و در لاک تنهایی خود فرو می رود (تسیگلر، ۱۴۰۱، ص ۴۹).

در داستان «محاكمه» وقتی «کا» نزد قاضی بازپرس حاضر می شود، ضمن اشاره به اینکه او را اشتباهی دستگیر کرده اند و تأکید بر اینکه بازداشت وی بی دلیل است و دادرسی بدون احضاریه قبلی و بدون سند و برگ تفهیم اتهام صورت پذیرفته، خاطرنشان می سازد که او قربانی دستگاه مرموزی است که می تواند هر زمان که اراده کند، برای هر شهروند دیگر نیز این چنین خطرناک باشد؛ و انتقاد و تأکید می کند که پشت تمامی این اقدامات - خصوصاً در مورد بازداشت من و این بازجویی امروز - یک سازمان بزرگ وجود دارد با امکانات قابل توجه شامل دمودستگاه، منشی و قاضی و حتی جلاد. اما آقایان؛ آیا آدم‌های بی گناه نیز دارای امکانات مساوی در راستای ارائه توضیحات و دفاع و دسترسی به موضوع و پرونده هستند (اشاره به تساوی سلاح‌ها در آیین دادرسی کیفری)؟ آیا کار این سازمان بزرگ واقعاً رسیدگی منصفانه است یا اینکه انسان‌های بی گناه را بگیرند و علیه آنها مانند من اقدامات قضایی بی نتیجه انجام دهند؟ (همان، ص ۴۶)

«یوزف کا» ابتدا در مقابله با مأمورانی که وی را بدون توضیح دستگیر می کنند، مقاومت نشان می دهد و حتی با تکیه بر حقوق خود، نسبت به بی گناهی پافشاری می کند و حتی از خود کامگی قانون و مقامات رسمی می گوید و از یک وکیل یاری می طلبد، اما وقتی می بیند هیچ کس یاریش نمی کند بلکه توصیه می کنند که اتهام خود و در نهایت محاکمه و حکم را بپذیرد، ته دلش خالی می شود و به این نتیجه می رسد که محکومیتش درحقیقت امری محتوم است. حتی یکی از موکلان وکیل او که تاجر است، به کا می گوید شک نکن که صاحب منصبان قضایی قادرند از ریخت و حالت لب‌ها بفهمند که آیا کسی مرتکب جرم شده است یا خیر. نهایتاً کا دچار تزلزل روحی می شود و روابط انسانی خود را متزلزل می یابد؛ تزلزلی ناشی از خطر محکومیت که سرانجام باعث می شود او شغل بانکی، شهامت و اعتماد به نفس و ارتباطات اجتماعی و انسانی اش را از دست بدهد و دچار مرگ اجتماعی شود. نهایتاً خود را تسلیم واقعیت اجتماعی می یابد. با اینکه می داند که حکمش بی اساس و ناحق است، اما به هر حال اجرا خواهد شد؛ بنابراین از شیوه اعدام شرمش می آید؛ از این شیوه دور از شأن انسانی که بیشتر به سلاخی می ماند تا اجرای رسمی اعدام. به این ترتیب در پایان بدون مقاومتی خاص، همپای مأموران به قتلگاه مرگی اجتماعی می رود.

کافکا پیشاپیش تصویری دقیق از سلب حق انسان در نظام‌های تمامیت خواه جوامع توده‌وار ارائه داده است. او توصیفی دقیق و منطبق با جزئیات از بیگانگی و حکومت ناپیدای بوروکراسی در جوامع توده‌وار را ارائه کرده است (همان، صص ۵۵-۵۳).

یک نکته قابل تأمل هم در مورد شناخت جرم هست و تصور «یوزف کا» از آن در داستان خودنمایی می کند، به این توضیح که کا تصورش از جرم تصویری ناکارآمد است و هیچ دسترسی تجربی شناختی یا صریحی به آن

ندارد. البته او بارها به ناپسندگی تصورش از گناه پی می‌برد در قسمتی از داستان، «کا» خطاب به کشیش زندان می‌گوید: «اما من بی گناهم. اشتباهی رخ داده. اصلاً یک آدم چطور می‌تواند مجرم و گناهکار باشد؟ همه ما انسانیم. درحالی که که کشیش پاسخ می‌دهد: درست است، اما کدام گناهکار است که همین چیزها را نگوید؟» (مک دانلد، ۱۴۰۰، ص ۱۹۱).

«کافکا» ساختار و ماهیت روابط بین‌انسانی را همچون تأیید و تصدیق متقابل وجودی، به ما نشان می‌دهد و جنبه ی «نبود امان و اطمینان خاطر» را به خوبی تبیین می‌کند. برای مثال در داستان «محاکمه» شخص اول رمان «کا»، به این نتیجه می‌رسد که در فرآیند رسیدگی ناعادلانه اش، با هر که هم سر و کارش بیافتد، باید بدبین باشد؛ زیرا هیچ تضمینی نیست که اینها خبرچین یا پادو نظام نباشند. (تسیگلر، پیشین، ص ۵۲-۹۸)

«صادق هدایت» در یادداشتی با عنوان پیام «کافکا»، ضمن اهتمام به داستان «محاکمه»، می‌نویسد: «کافکا از دنیایی با ما سخن می‌گوید که تاریک و درهم پیچیده می‌نماید. هر لحظه ممکن است دچار دلهره شویم و جلوی ما را بگیرند و بازداشت بشویم، زیرا محکومیت ناشناخته و سربسته‌ای ما را دنبال می‌کند و قانون‌هایی که به رخ ما می‌کشند را نمی‌شناسیم و کسی هم نیست که ما را راهنمایی کند. باید خودمان کارمان را دنبال کنیم. به هر کسی پناه می‌بریم، از ما می‌پرسد این شما هستید؟ و از کنار ما می‌گذرد؛ گویا در مورد ما چیزی می‌داند و گویی لغزشی از ما سرزده که خودمان نمی‌دانیم و یا به نحو مبهمی از آن آگاهیم. این گناه وجود ماست. همین که به دنیا آمديم، در معرض داوری قرار می‌گیریم و سرتاسر زندگی ما مانند یک رشته کابوس است که در دندانه‌های چرخ دادگستری می‌گذرد. بالاخره مشمول مجازات اشد می‌گردیم و در نیمه روز خفه‌ای، کسی که به نام قانون ما را بازداشت کرده بود، گزلیکی در قلب ما فرو می‌برد و سگ کش می‌شویم» (هدایت، بی‌تا).

اگرچه اصل متن منتسب به «کافکا» است، به زعم نگارنده این سطرها، نحوه نگارش دقیق هدایت و برخی قیود و ترکیبات، با آموزه‌های منطق ادبی، برخی نکات و عناوین قابل استنباط و استحصال است: بازداشت بی‌خبر (بازداشت غیرقانونی)، محکومیت سربسته و ناشناخته (صدور حکم غیرقانونی)، قانون‌های ناشناخته (نقض حاکمیت قانون و اصل قانون بودن جرم و مجازات و دادرسی)، نبود راهنما (نداشتن وکیل)، خودمان باید کاری کنیم (خوددادگری)، دندانه‌های چرخ دادگستری (برخوردهای غیرانسانی و درک نشدن)، سگ کش (اجرای حکم غیرقانونی و به دور از کرامت) و... .

در فراز آخر داستان، حین اجرای حکم (سلاخی)، در طبقه آخر خانه‌ای در مجاورت معدن سنگ پنجره‌ای باز می‌شود و یک نفر انسان ضعیف دست‌هایش را باز می‌کند. برای «کا» این پرسش‌ها پیش می‌آید: او کیست؟ یک دوست؟ انسانی شریف؟ کسی که قصد همدلی و یاری دارد؟ یک نفر است یا همه؟ هنوز امیدی هست؟

اگرچه منطق اجرای حکم تزلزل‌ناپذیر است، اما انسانی که می‌خواهد زندگی کند، تاب مقاومت ندارد. اگرچه مشخص می‌شود آن فرد به‌صورت اتفاقی پنجره و دست‌هایش را باز کرده و کاری از وی برنمی‌آید، اما این قسمت داستان با سرفصل و موضوعاتی مانند «اخلاق امید» و «اخلاق عدالت ترمیمی» قابل تطبیق است.

تفصیل بحث اخلاق امید (ر.ک. صادقی، ۱۳۹۶) و اخلاق عدالت ترمیمی (ر.ک. مرادی و دیگران، ۱۳۹۹) خود مجال‌ی واسع می‌طلبد.

۳-۳. داستان «حکم»: دلالت بر داوری بی‌پیش‌داوری و بدون انگاره مجرمیت

با مطالعه داستان حکم، چه بسا خواننده واکنشی انتقادوار نشان دهد و بگوید که قضا^۱ و هرگونه داوری نباید آن‌گونه که در داستان تحقق یافت، صورت پذیرد، بلکه شایسته و بایسته است که بی‌پیش‌داوری و بدون انگاره مجرمیت نسبت به متهمان، به متهمان فرصت مناسب برای توضیح ارائه داد تا بین قاضی و متهم و سایر افراد درگیر، گفتمانی منصفانه و اخلاق‌مدار تحقق یابد و متهم نیز از برخی جهات تأیید و تصدیق گردد تا خود را گسسته از روابط انسانی نبیند و دچار مرگ اجتماعی نشود. بدین ترتیب خواننده به برخی ارزش‌های مهم حرفه قضا پی خواهد برد؛ با این توضیح که قضات پیش‌داوری نکنند، با متهم گفت‌وگو کنند و به او فرصت توضیح و دفاع دهند و از جهاتی متهم را درک کنند و با او همدلی داشته باشند.

نتیجه

ادبیات واجد تأثیرات انسانی بر حقوق است و دارای نیروی قدرتمندی است که می‌تواند ارزش‌های اخلاقی را در فعالیات حرفه‌ای تزریق کند و به حقوق‌دانان کمک کند تا خود را از قید فرمالیسم رها سازند. داستان‌ها حالت‌های تحلیل عقلانی و تعمیمی را با یادآوری نوع بشر و احساسات او، رشد غیرعادی و زندگی خشنش درهم می‌شکنند. البته اهل ادبیات فقط با تخیل و احساسات و عواطف سروکار ندارند، بلکه با استدلال نیز سروکار دارند. با مداقه در برخی آثار داستان‌نویسان نامور مانند کافکا، می‌توان به این برآمد رسید که چیزی به نام استدلال ادبی وجود دارد و خیلی هم قوی و نیرومندتر از مسائل علم حقوق یا فلسفه و یا سایر علوم اجتماعی است.

با مطالعه و تحلیل سه داستان مهم از کافکا می‌توان درک کرد که او با لحاظ ارتباط حقوق و ادبیات، به ضرورت رعایت اخلاق عدالت کیفری اهتمام خاص داشته است. همچنین برخی مصادیق نقض اخلاق مذکور توسط قانونگذار و نیز قضات، وکلا و پلیس را خاطرنشان می‌سازد و تلویحاً شیوه‌های پیشگیری از آنها را در ذهن مخاطبان آثارش با شیوه‌های منحصربه‌فرد ادبی و با اشراف وی به مفاهیم حقوقی، از راه تخیل به تصویر می‌کشد، به‌صورتی که مخاطب آثار وی، آنچه را که کافکا به‌صورت انتزاعی ارائه کرده، در عالم واقع با برخی رفتارها قابل تطبیق می‌بیند که درنهایت انگاره‌ای انتقادی نسبت به برخی مفاهیم و واقعیت‌های حقوقی مانند نظام عدالت کیفری و کارگزاران در ذهنش ترسیم می‌گردد و درمی‌یابد که اغلب کنشگران نظام عدالت کیفری به اخلاق عدالت کیفری مقید نیستند. موارد نقض اخلاق موصوف در قالب قانونگذاری مبهم، دستگیری افراد بی‌ابلاغ قبلی، توجه خاص و افراطی به سری بودن تحقیقات کیفری، عدم دسترسی به پرونده، نادیده گرفتن شرایط، شخصیت و حق دفاع متهم، محکومیت و اجرای حکم بی‌قاعده و بی‌رعایت کرامت انسانی و... قابل استنباط و درک است.

^۱. از کافکا در مورد قضا و داوری چنین نقل است: «بی‌عدالتی چیزی جز قضاوت غلط نیست. بی‌عدالتی گمراهی است، افتادن است، حالتی دور از شأن انسان است» (یانوش، ۱۳۸۶، ص ۲۴۶).

در نهایت دانستیم که راه حل پیشگیری از موارد فوق این است که با توجه به حاکمیت قانون، مقررات باید شفاف و قابل فهم و در دسترس باشد، تساوی سلاح ها رعایت شود و به متهمان فرصت دانستن و دفاع داده شود. قضاوت باید به عوامل و شرایط متهم و چرایی ارتکاب جرم، شخصیت و انگیزه مرتکب جرم و حق دفاع اهتمام کنند. و کلا باید ضمن مستقل بودن از حکومت، چرایی دفاع مؤثر را دریابند و فرصت آن را مطالبه و در آن راستا تلاش کنند. پلیس باید به حقوق شهروندان و متهمان آگاه و به رعایت آن عامل باشد. محکومیت مطابق قانون و با اطلاع متهم باشد و اجرای حکم نیز انسانی و مطابق با قانون در زمان و مکان مناسب باشد. قضا و داوری باید بی پیش داوری و بدون انگاره مجرمیت نسبت به متهمان صورت پذیرد و ویژگی متهمان به رسمیت شناخته شود. در راستای پیشگیری از مرگ اجتماعی و ترور روانی متهمان تلاش شود و به روابط بین انسانی اهتمام ورزند. نگارنده بسیار مایل است که سبب شود که جامعه حقوقی به مطالعه و تأمل در آثار این ابرنویسنده - کافکا - اهتمام ورزند. بنابراین پیشنهاد می شود در برنامه های درسی دانشکده های حقوق، دوره های آموزشی حقوق در گستره ادبیات گنجانده شود و برگزیده آثار نویسندگان مطرح در این عرصه خوانده شود، طرح مسئله شود و در برنامه های آموزش و پژوهش گنجانده شود.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. آشوری، داریوش (۱۴۰۱)، تعریف ها و مفهوم فرهنگ، چاپ نهم، تهران، انتشارات آگه.
۲. باتای، ژرژ (۱۴۰۰)، ادبیات و شر (بررسی شر در آثار امیلی برونته، مارسل پروست، مارکی دوساد، فرانتس کافکا، ویلیام بلیک، شارل بودلر و ژول میشله)، ترجمه فرزاد کریمی، نشر جغد.
۳. بارت، رولان (۱۹۶۰م)، جواب کافکا، وظیفه ادبیات، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران، انتشارات نیلوفر.
۴. بیانکی، آندرا (۱۴۰۳)، حقوق و ادبیات، مذکور در آندرا بیانکی، یورک کامر هفر و ژان دپرمن، نظریه های حقوق بین الملل، ترجمه غلامرضا موسوی عسگری، نشر نو.
۵. تسیگلر، والتر (۱۴۰۱)، کافکا مختصر و مفید، ترجمه محمود حدادی، انتشارات مهراندیش.
۶. تندرو صالح، شاهرخ (۱۳۹۷)، در حاشیه جسور کلمات، پیرامون ادبیات و جامعه نگاری، تهران، نشر نگاه معاصر.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، منطق ادبی، تهران، انتشارات گنج دانش.
۸. _____ (۱۳۹۴)، رنسانس فلسفه، ترمینولوژی فلسفه، جلد دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۹. _____ (۱۳۹۹)، روش تربیت محقق، تهران، انتشارات گنج دانش.
۱۰. دگتر، یوتا (۱۴۰۰)، آنچه کافکا از فلوربر آموخت، نگاهی مات از پنجره و حکم، مذکور در وضعیت کافکایی، والتر اچ سوکل، پیتر بیکن، یوتا دگتر، ترجمه مهدیه عباس پور، نشر جغد.
۱۱. دلوز، ژیل؛ فلیکس گتاری (۱۴۰۰)، کافکا: به سوی ادبیات اقلیت، ترجمه حسین نمکین، چاپ سوم، نشر بیدگل.
۱۲. دوباتن، آلن (۱۴۰۱)، ادبیات و زندگی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۱۳. دورانت، ویل و آریل (۱۳۹۹)، تفسیرهای زندگی، زندگی و آثار نویسندگان بزرگ جهان، چاپ دهم، تهران، انتشارات نیلوفر.
۱۴. راش، فرد (۱۴۰۰)، «جلو قانون»، ترجمه حیدر خسروی، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۱۵. ریشر، گرهارد (۱۴۰۰)، «مرض تمام دلالت ها: محاکمه کافکا میان آدونور و آگامبن»، ترجمه قاسم مومنی، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۱۶. صادقی، مسعود (۱۳۹۶)، «از عقلانیت امید تا اخلاق امید»، آینه معرفت، شماره ۱۸ (۴)، صص ۱۰۷-۱۲۶.
۱۷. فاضلی، نعمت الله (۱۳۹۹)، زندگی سراسر فهم مسئله است، مسئله و مسئله شناسی در علوم اجتماعی و انسانی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۸. فرهمندفر، مسعود (ویرایشگر) (۱۳۹۸)، یادداشت ویرایشگر پارسی بر کریستینا ویشر برانز، چرا ادبیات؟ خوانش و تدریس ادبیات، ترجمه مرضیه عاشوری، انتشارات سیاه‌رود.
۱۹. فوکس، آنه (۱۴۰۰)، «آشفته‌گی در زمان: محاکمه کافکا»، ترجمه آرش روحی، مذکور در کافکا و فلسفه، جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۲۰. گودستین، الیزابت اس (۱۴۰۰)، «جایجایی در پهنه‌ای ناپیموده: خواندن پروسه کافکا»، ترجمه مهدی صابری، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۲۱. گیبسون، جان (۱۴۰۰)، «خصلت اخلاقی ادبیات»، ترجمه فرشاد صدوقیان، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۲۲. لامارک، پیتر (۱۳۹۶)، فلسفه ادبیات، ترجمه میثم محمدامینی، نشر نو با همکاری نشر آسیم.
۲۳. لچت، جان (۱۴۰۲)، پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسانسان‌گرایی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نشر ثالث.
۲۴. مالوری، فیلیپ (۱۳۸۱)، ادبیات و حقوق، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگاه.
۲۵. مرادی، امیر؛ آشوری، محمد؛ مهدوی ثابت، محمدعلی و مهرا، نسرين (۱۳۹۹)، «اخلاق عدالت ترمیمی و نقش آن در استقرار امنیت اجتماعی»، پژوهشنامه نظم و امنیت انتظامی، شماره ۱۳ (۴) پیاپی ۵۲، صص ۲۲۸-۲۰۵.
۲۶. مرادی، امیر (۱۴۰۲ الف)، جستارهایی در اخلاق عدالت کیفری و جرم‌شناسی، تهران، نشر میزان.
۲۷. مرادی، امیر (۱۴۰۲ ب)، «بررسی تطبیقی کیفی بودن مقررات کیفری با نگاهی به حقوق ایران و دانش‌های اخلاق، ادبیات و زبان‌شناسی»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، پژوهشکده حقوق و قانون ایران، دوره ۶، شماره ۲۱.
۲۸. مک دانلد، یان (۱۴۰۰)، «رهانیدن آینده: بیگانگی و ابهام در محاکمه»، ترجمه علیرضا خزایی، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۲۹. هدایت، صادق (بی‌تا)، پیام کافکا، مذکور در فرانتس کافکا، گروه محکومین، ترجمه صادق هدایت و حسن قائمیان، ناشر صوتی آوانامه.
۳۰. همر، اسین (۱۴۰۰)، «مدرنیسم کافکا: فهم‌پذیری و صدا در محاکمه»، ترجمه سارا دلشاد، مذکور در کافکا و فلسفه؛ جستارهایی درباره محاکمه، نشر خوب.
۳۱. یانوش، گوستاو (۱۳۸۶)، گفتگو با کافکا، ترجمه فرامرز بهزاد، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی.